

شبی که چشم دوستداران شاهنامه به ارومیه دوخته شد

بر سر خوان فردوسی

◀ محمد مطلق
دبیر گروه گزارش

پس از دو دهه از ثبت روز بزرگداشت فردوسی در تقویم رسمی و فرهنگی ایران، رویکرد امروز ایرانیان به شاهنامه به گونه‌ای است که عملاً این آیین تبدیل به هفته فردوسی و شاهنامه شده و از جغرافیای ایران فراتر رفته است. دیگر انبوه نشست‌ها، همایش‌ها، وینارها و محافل شاهنامه‌خوانی و نقالی چنان است که قابل شمارش نیست. چندی پیش علی اصغر محمدخانی معاون فرهنگی و بین‌الملل شهر کتاب با اشاره به اقبال روزافزون مخاطبان ایرانی به شاهنامه گفت: «۲۱۳ اثر در سال ۹۹ از فردوسی و درباره او برآی نخستین‌بار با شمارگان ۲۲۵ هزار و ۴۳۰ نسخه منتشر شده است.» جالب آنکه بداند با گسترش فضای مجازی بویژه پس از همه‌گیری کرونا اغلب این گفته‌ها و اظهارنظرها بلافاصله در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی سایر کشورها نیز بازتاب وسیعی پیدا می‌کند اما ۲۵ اردیبهشت امسال چشم خیلی از دوستداران فردوسی و زبان و ادبیات فارسی به ارومیه دوخته شد. جایی که دکتر سجاد آیدنلو به‌عنوان جوان‌ترین شاهنامه پژوه کشور و نویسنده کتاب «شاهنامه و آذربایجان» پس از دو دهه دوری گزینی از شبکه‌های اجتماعی در زادگاه خود حاضر شد و در یک نشست اینستاگرامی با علاقه‌مندان شاهنامه از دوستاندار بسیاری از شهرهای مختلف آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، اصفهان، شیراز، لرستان و سایر نقاط ایران و نیز مخاطبانی از آمریکا، هلند و هند آن را دنبال کردند تا جایی که دو ساعت از نیمه‌های شب گذشته، آیدنلو گفت ما بر سر خوان فردوسی نشسته‌ایم و تا صبح نخواهیم خفت.

«جهان در حیرت از فردوسی ماست/ همه جا صحبت از فردوسی ماست/ بهار و هرچه در وی هست ظاهر/ بود از روی فردوسی مظاهر/ چمن را آب و رنگ از خامه اوست/ سرود بلبلان شهنامه اوست» آیدنلو با این ابیات درخشان از شهریار تبریزی بحث را آغاز می‌کند و به ارتباط عناصر هویت ایرانی با شاهنامه می‌پردازد. مخاطبی از لرستان روی خط می‌آید و با هیجانی غیرقابل کنترل می‌گوید شما بزرگان آذربایجان فخر ما ایرانیان هستید و من به احترام شما از جا برمی‌خیزم.

مجتبی بامیان می‌خواهد درباره تناسب بخش‌های تاریخی و اسطوره‌ای شاهنامه بدارند که آیدنلو پاسخ می‌دهد شاهنامه یک اثر حماسی است و انتظار مطالعه تاریخ ناب از آن مثل هر اثر حماسی دیگری اشتباه است. آرام آرام ادیبان دیگری مثل دکتر شهزاد خیاوی از مشهد وارد جلسه می‌شوند. مخاطبی از اردبیل می‌خواهد درباره رابطه داستان یادگار زراریان با ایگاتار زراریان با برخی روایت‌های دینی بدانند و خانم جلیلی از ارومیه درباره مذهب فردوسی، با آنکه می‌دانیم نویسندگان بزرگ دیگری در جهان همچون فیلون به‌عنوان یک کشیش و موعظه‌گر صحنایم فرانسوی در قرن ۱۷ میلادی برای تبیین اصول اخلاقی مسیحی در اثر خود تلماک، داستان را در بستر یونان باستان و بر مبنای باور به چندخدایی پیش می‌برد اما این پرسش همچنان درمورد فردوسی هست که آیا او واقعا مسلمان بوده است؟ آیدنلو در این باره می‌گوید: «عده‌ای از فردوسی دوستان تصور می‌کنند چون متن شاهنامه متعلق به روایت‌های پیش از اسلام است، نمی‌توان شاعر آن را مسلمان دانست اما این تصور اشتباه است، زیرا همانچنانکه هیچ تبیینی بین زبان ملی و زبان‌های مادری نیست، هیچ تبیینی هم در این زمینه وجود ندارد که شاعری مسلمان و شیعه متنی مربوط به داستان‌های قبل از اسلام را به رشته نظم درآورد. فردوسی در دیباجة شاهنامه بخش مستقلی را به گفتار و ستایش پیامبر(ص) و اهل بیت اختصاص داده که به لحاظ متن شناسی و اصول تصحیح متون، مشخص است که ابیات آن الحاقی نیست و از خود شاهنامه است.» حسام تبریزی درباره ارتباط فردوسی با شعوبه یا ایرانشوahan افراطی که پیش از فردوسی فعال بوده‌اند، می‌پرسد و اینکه آیا ممکن است شاعر حماسی ایران گرایشی به این نهضت داشته باشد یا خیر؟ آیدنلو می‌گوید:

«من دلایل فراوانی دارم که فردوسی چنین گرایشی نداشته. یکی از علایق مهم شعوبیه امتناع از نام‌های غیرایرانی است و این موضوع حتی در تحقیقات غیرایرانیان نیز ثابت شده است درحالی که می‌بینیم نام خود فردوسی به احتمال زیاد حسن و نام پدر او علی است. همچنین ما فردوسی را ابوالقاسم می‌شناسیم یعنی پدر قاسم. بنابراین شاعری که نامی عربی برای فرزندش انتخاب می‌کند، نمی‌تواند وابستگی فکری به شعوبیه داشته باشد. من تلفیقی زیبا از ملی‌گرایی و اسلام‌دوستی را در شخصیت فردوسی می‌بینم.»

صحبت که به نام‌ها می‌رسد، احمد یوسفی از ارومیه به قانون جدید دولت تاجیکستان در زمینه برداشتن پسوندهای روسی از شناسنامه‌ها و استخراج نام‌های ایرانی از شاهنامه اشاره می‌کند و می‌پرسد آیا چنین رویکردی درست است یا خیر؟ آیدنلو می‌گوید: «من با یکسویه نگری مخالفم و در مورد کشور خودمان عرض می‌کنم همانچنانکه شاهنامه بخشی از هویت ماست، اسلام هم بخش مهمی از هویت ماست و افراد باید بتوانند آزادانه هرنامی را که می‌پسندند برای فرزندان‌شان انتخاب کنند؛ چه این نام‌ها عربی باشد، چه ایرانی و چه مربوط به زبان‌های مادری. من معتقدم این رنگارنگی نه تنها ازایرانیت ما کم نمی‌کند که بر آن هم می‌افزاید.»

آیا می‌دانستید تا همین چند دهه پیش در ازبکستان، شاهنامه بخشی جدایی‌ناپذیر از جهاز دختران بوده است؟ اگر جغرافیای توران که به گفته آیدنلو در اثر حماسی فردوسی با جغرافیای امروز کشورهایی مثل ازبکستان، قرقیزستان، ترکمنستان و بخش‌هایی از تاجیکستان و افغانستان مطابقت دارد، چگونه است که فردوسی و شاهنامه او تا این پایه در این کشورها ارجمند شناخته می‌شود؟ این چیزی است که شاید نتوان پاسخ دقیقی برای آن یافت جز پختگی ادبی خود اثر و نفوذ فرهنگی آن. بعلاوه فردوسی همواره جانب انصاف را رعایت کرده و دوسوی جبهه جنگ را مثل دو کفه ترازو از زبان شخصیت‌ها ستوده یا نکوهش کرده است: «شاهنامه متن ادبی مهمی است و در کشورهایی که با جغرافیای توارئیان مطابقت دارد نیز محترم است.»

ابراهیم احمدی یکی از فعالان فرهنگی اصفهان در این حوزه، در تأیید دامنه نفوذ فرهنگی شاهنامه بویژه در میان عثمانیان می‌گوید سلطان سلیم خود را کیخسرو و شاه اسماعیل را ضحاک و اسفندیار خطاب می‌کرد. همچنان که اغلب پادشاهان این امپراطوری نام‌های شاهنامه‌ای داشتند. آیا به همین خاطر

است که ترکان عثمانی در ترجمه شاهنامه و توجه به آن همواره پیشگام بوده‌اند؟ آیدنلو می‌گوید: «شاهنامه به بیش از ۴۰ زبان ترجمه شده و پیش از هر زبان دیگری به عربی و توسط اثیرالملک نیشابوری در قرن ششم که مقدم بر ترجمه بنداری اصفهانی است اما متأسفانه اصل متن از بین رفته اما در سندی از آن نام برده شده. بنداری اصفهانی شخصی بوده که در شام می‌زیسته و در اوایل قرن هفتم شاهنامه را برای یکی از فرماندهان ایوبی که ظاهر آگرد هم بوده به عربی ترجمه کرده است. این ترجمه به نثر است و البته خلاصه اما در تصحیح متون شاهنامه به‌عنوان یکی از منابع مهم فرعی به شمار می‌آید چون شاهنامه‌ای که در اختیار بنداری بوده متعلق به یک قرن پیش از اوست. دومین زبانی که شاهنامه به آن ترجمه شده ترکی است و قدیمی‌ترین نسخه خطی آن مربوط به ۸۵۴ هجری قمری است که متأسفانه هنوز از سوی متخصصان زبان ترکی مورد توجه واقع نشده. در حوزه ترکی آذربایجانی هم یکی از بزرگ‌ترین کوشش‌ها متعلق است به مرحوم محمد مبارز علیزاده که اصلیت ایشان آذربایجانی بوده اما بعدها ساکن پاکو شده و ۲۷ سال از عمر خود را صرف ترجمه شاهنامه در بحر متقارب کرده که وزن خود شاهنامه است.»

سیل پرسش‌ها همچنان جاری است اما یکی از مهم‌ترین آنها درباره رویکرد شاملو شاعر معاصر نسبت به شاهنامه است که اتفاقاً بسیاری به آن استاد می‌کنند: «شاعر برجسته معاصر ما شاملو سال ۶۹ در سخنرانی دانشگاه برکلی امریکا گفتند فردوسی در شخصیت فریدون و ضحاک دست برده و فریدون را که حامی نظام طبقاتی و مخالف عامه مردم بوده انسانی خوب و ضحاک را که از یین برنده این نظام طبقاتی به نفع مردم بوده انسانی اهریمنی جلوه داده است. قبل از هرچیز باید بگویم این نظر، نظر خود شاملو نیست و پیش از او علی حسوری استاد دانشگاه شیراز این نظریه را در سال ۵۶ عنوان کرده است. اما این دیدگاه اشتباه است چون فردوسی در نظم شاهنامه تماماً از منابع مکتوب پیش از خود استفاده کرده و در تمامی این آثار سیمای جمشید و فریدون و ضحاک یا هر شخصیت دیگری، همان گونه است که در شاهنامه می‌بینیم. یعنی شخصیت ضحاک در تمامی آثار مکتوب پیش از فردوسی شخصیتی منفی است و فریدون و جمشید شخصیتی مثبت. شاملو اگرچه در حوزه شعر سپید یکی از شاعران بزرگ ماست اما متأسفانه در حوزه فردوسی شناسی و حافظ شناسی کار درخوری انجام نداده است.»

بگذارید از میان انبوه پرسش‌ها پاسخ این پرسش آقای بنی‌آدم از ارومیه را هم بخوانیم که چرا به شاهنامه خردنامه هم گفته می‌شود: «این توصیف جدید است اما توصیف درستی است. اگر به دو کتاب «جاذبه‌های فکری فردوسی» نوشته احمد رجبیر و «حکمت نظری و عملی فردوسی» سجاد چوبینه و نگاهی بیندازید می‌بینید در دل یک اثر حماسی بزرگ به‌نام شاهنامه حدود ۴ هزار بیت، شعر تعلیمی، پندآموز و اخلاقی نهفته است یعنی کتابی به اندازه بوستان سعدی. در مرزبان نامه که قرن پنجم نوشته شده از قول امام محمد غزالی می‌خوانیم که ای مریدان ۴۰ سال موعظه من بر سر این چوب پاره یعنی منبر، در بیتی از شاهنامه آمده است «پرستیدن دادگر پیشه کن/ به روز گذر کردن اندیشه کن» شاهنامه به‌نام خداوند جان و خرد آغاز می‌شود و در اندیشه فردوسی خرد برتر از جان است.»

تاریخ واقعی هم اقوام ترک در زمان ساسانیان از مرزهای شرقی به ایران حمله می‌کردند و همواره داستان‌ها و روایت‌هایی از این نبردها در آذهان نیاکان ما بوده. به مرور در روند تدوین و مکتوب تاریخ واقعی و توراتی در حوزه تاریخ ملی ایران درهم آمیخته و این دو مفهوم یکسان انگاشته شده است. مسأله دوم اینکه تورانیان و ترکان در جاهایی از زبان ایرانیان نکوهش می‌شوند و بحثی در آن نیست اما به این هم دقت فرمایید که همین ترکان در جاهایی که موقعیت داستانی اقتضا می‌کند، ایرانیان را به بدترین شکل ممکن نکوهش می‌کنند. آیا اگر او نژادپرست بود چنین می‌کرد؟

مهراب کابلی در شاهنامه عرب تبار است و وقتی مطلع می‌شود دخترش رودابه می‌خواهد با زال ایرانی ازدواج کند، در آن موقعیت مقامی و داستانی که پدر آشفته است، بدون آنکه فردوسی از خود هیچ تعصبی نشان دهد، شدیدترین دشنام را از زبان او علیه ایرانیان نثار می‌کند: «گر از دشت قحطان سگ مارگیر/ شود مغ بیایدش کشتن به تیر». فردوسی ۱۵ ویژگی مثبت از تورانیان ثبت کرده که من آنها را استخراج کرده‌ام مثل خدایرستی، مپهن دوستی، خانواده دوستی، وفاداری، پاکدامنی زنان و دختران، جنگاوری و... عجیب‌تر اینکه بینی در شاهنامه هست که همه جا هم به آن استناد می‌کنند اما این بیت از زبان تورانیان است «اگر سر به سرتن به کشتن دهیم/ به آید که کشور به دشمن دهیم» دشمن کیست؟ ایرانیان.

اما مهم‌ترین نکته اینکه در شاهنامه، تورانیان یا ترکان، هیچ ارتباطی با آذربایجان و آذربایجانیان ندارند. جمله‌ما را تکرار می‌کنم لطفاً پس و پیش نکند؛ در شاهنامه، تورانیان و ترکان که دشمن ایرانیان هستند و از مرزهای شمال شرقی به ایران حمله می‌کنند، هیچ ارتباطی به آذربایجانیان ندارند و آذربایجانیان مانند همه ایرانیان در سپاه ایران علیه ترکان و تورانیان می‌جنگند. ممکن است کسی این را دوست نداشته باشد اما این سند در شاهنامه هست.

■ شما چند بار از اصطلاح زبان ملی استفاده کردید درحالی که خیلی‌ها قائل به این نیستند و می‌گویند ما زبان رسمی داریم نه زبان ملی. دیدگاه شما در این باره چیست؟

یکی از مباحث علمی بحث اصطلاح شناسی است؛ یعنی به کار بردن هر اصطلاح در جای درست خودش. کلمه رسمی یک حالت اداری و قانونی دارد. مثلاً می‌گویند طبق قانون یا بخشنامه از فلان سال زبان فلان کشور انگلیسی شده است اما وقتی از زبان ملی حرف می‌زنیم فراتر از بخشنامه و قانون مد نظر ماست. زبان ملی یعنی وجه همگانی و اشتراک عمومی آن در طول تاریخ یک سرزمین. مجوز ملی بودن یک زبان را مردمان آن کشور صادر می‌کنند و ما می‌بینیم زبان فارسی در طول هزار و چند صد سال پس از اسلام بنا بر رویکرد و عملکرد همه ایرانیان، زبانی ملی بوده است. یعنی مردمان همه مناطق ایران با هر زبان مادری و محلی و با هر گویش و هر اعتقاد و دین و مذهبی، مهم‌ترین آثار فکری و فرهنگی خود را به فارسی آفریده‌اند. حافظ برای یک آذربایجانی همان خراسانی و یک اصفهانی. بنابراین من یک ایرانی آذربایجانی هستم که زبان ملی من فارسی و زبان مادری من ترکی آذربایجانی است و من اجازه توهین به هیچ یک از این دو را نمی‌دهم.

آذربایجان هم همواره وجود داشته و کسانی که سن‌شان اجازه می‌دهد حتماً قهوه‌خانه‌های دهه پنجاه تبریز و اردبیل و ارومیه را به یاد دارند که در آن در کنار نقالی به زبان ترکی آذربایجانی و شاهنامه خوانی، بخش‌های آذربایجانی داستان‌های کورآغلوهم خوانده می‌شد. اگر در روایت‌های عامیانه مردم آذربایجان دقت فرمایید، داستان‌های زیادی می‌شنوید که تحت تأثیر شخصیت‌ها و داستان‌های شاهنامه آفریده شده است و اینها را مرحوم استاد انجوی شیرازی گردآوری کرده. در تبریز مردم عامه می‌گفتند رستم زمانی به تبریز آمده و از فرط سرمای استخوان‌سوز برگشته اما سپرش را جا گذاشته است و حوضی را نشان‌تان می‌دادند و می‌گفتند جای سپر رستم است. اینها جزو باورهای عامیانه مردم بود و به آنها عقیده داشتند. الان برای ما مسجل شده که رستم شخصیتی حماسی است وگرنه تا چند دهه پیش مردم به وجود این شخصیت‌ها اعتقاد داشتند.

شما داستان کورآغلو را مطالعه فرمایید که بخش‌هایی از روایت‌های آن ساخته مردم آذربایجان است و دقیقاً همانجاها هم می‌بینیم از شاهنامه تأثیر گرفته مثل نحوه رویارویی کورآغلو و پسرش که از الگوی رستم و سهراب برداشته شده. ازاین‌ها گذشته به لحاظ جامعه شناختی هم یک مسأله مهم نام‌های آذربایجانی است که از شخصیت‌های شاهنامه گرفته شده. در طول تاریخ اگر بررسی کنید و به اسناد مختلف نگاهی بیندازید می‌بینید اسامی افراد یا اسلامی است به‌دلیل تعلقات اسلامی یا شاهنامه‌ای مثل افراسیاب، رستم، سهراب، کاوه، جمشید، کتایون، رودابه، سیندخت و... این نام‌ها را مردم آذربایجان با عشق برای فرزندان‌شان انتخاب می‌کردند.

باز می‌توانم بگویم در طول تاریخ تحقیقات ادبی، بخشی از مهم‌ترین، ماندگارترین و تراز اول‌ترین کارهای شاهنامه شناختی را محققان آذربایجانی انجام داده‌اند. پیشگام شاهنامه‌پژوهی نوین هم مرحوم سیدحسن تقی‌زاده است که اهل تبریز بوده و این سنت همچنان ادامه دارد.

این نفوذ البته همه جای ایران هست؛ خراسان، اصفهان، شیراز... اگر محققى به طور روشمند در این زمینه کار کند بعد از مدتی از میزان نفوذ شاهنامه در همه حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی منطقه خود تعجب خواهد کرد، چون این اتفاق برای خود من افتاد. دوستانی که به مباحث بنده نقدی دارند و من به احترام آنها از سر جایم بلند می‌شوم، باید بدانند آذربایجان با هر هویت و پیشینه‌ای که شما برای آن قائل هستید در شاهنامه با هر تفسیری که شما از آن دارید محترم است و عکس این موضوع هم صادق است.

■ می‌دانیم که حتی علمای دینی ما لقب حکیم را به فردوسی داده‌اند و این‌شان و مقام بسیار بلندی است که خود به خود پاسخ برخی نقد‌ها را در مورد شخصیت فردوسی می‌دهد نگاه شما در این زمینه چیست. آیا این نگاه در مقابل دیدگاهی نیست که فردوسی را یک شاعر افراطی می‌داند؟

ملاصدرا از ترکیب «قدوسی» برای فردوسی استفاده کرده. می‌گویند فردوسی قدوسی؛ یعنی آسمانی و معنوی. من به شخصه با تعبیر اقوام ایرانی هم موافق نیستم چرا؟ چون یک خراسانی و یک آذربایجانی هیچ تفاوتی باهم ندارند و ما نمی‌توانیم مثلاً یک کرد عزیز را با کسی که زبان مادری‌اش لری است از هم جدا بدانیم. من همه را ذیل ایرانی می‌بینم. شاید شما بگویید این برداشت نادرست است اما این نظر شخصی بنده است. با این نگاه همه ایرانیان در شاهنامه جایگاه محترمی دارند و در این بحثی نیست.

شاهنامه یک حماسه ملی است و شما اگر ادبیات جهان را بررسی کنید، می‌بینید هراتری که به‌عنوان حماسه ملی آن ملت شناخته می‌شود، طبیعتاً روایت کشمکش مردمان آن کشور با دشمنان خود است و این مسأله در شاهنامه هم هست. اما نکته عجیب اینکه ما در شاهنامه اعراب، ایرانیان و ترکان را می‌بینیم که باهم روابط دوستانه‌ای دارند، ازدواج می‌کنند، داد و ستد می‌کنند و ستیز و درگیری هم دارند و عجیب‌تر آنکه فردوسی همواره ویژگی مثبت دشمنان را هم در ستیزه‌ها بیان کرده همچنان که ویژگی منفی ایرانیان را هم آورده است. منتقدان بسیار محترمی که می‌فرمایند شاهنامه یک اثر نژادپرستانه است، بفرمایند آیا یک اثر نژادپرستانه و افراطی این گونه علیه ملت خودش حرف می‌زند و بنا بر موقعیت‌های داستانی از دشمنان تعریف می‌کند؟

اما در مورد ترکان که من در کتاب خودم حدود ۱۰۰ صفحه را به این مسأله اختصاص داده‌ام. در شاهنامه همواره از مرزهای شرق و شمال شرق، اقوامی به ایران حمله می‌کنند که در این اثر از آنها به دو تعبیر ترکان و تورانیان یاد شده است. در

جهان در حیرت از

فردوسی ماست/ همه

جا صحبت از فردوسی

ماست/ بهار و هرچه در

وی هست ظاهر/ بود از

روی فردوسی مظاهر/

چمن را آب و رنگ از

خامه اوست/ سرود

بلبلان شهنامه اوست

آیدنلو با این ابیات

درخشان از شهریار

تبریزی بحث را آغاز

می‌کند و به ارتباط

عناصر هویت ایرانی

با شاهنامه می‌پردازد.

مخاطبی از لرستان روی

خط می‌آید و با هیجانی

غیرقابل کنترل می‌گوید

شما بزرگان آذربایجان

فخر ما ایرانیان هستید و

من به احترام شما از جا

برمی‌خیزم

